

نوشته است. دست‌نویسهای بسیاری به خط وی دست کم تا سده ۱۴/ق۸ در کرمان و دیگر شهرهای ایران موجود بوده است (ناصرالدین، ۷۰؛ اعلی، ۳۳۲/۱؛ مستقیم‌زاده، ۱۴۵). پادشاه خاتون علاوه بر خوش‌نویسی، در فن عروض و لغت نیز مهارت داشت. او به اهل ادب و اندیشه احترام می‌گذاشت و دربارش محفل و مجمع ادیبان و اندیشمندانی بود که همگی مستمری نیز می‌گرفتند (شیانکاره‌ای، همانجا؛ صهبا، ۳۷-۳۸؛ همت کرمانی، همانجا).

مآخذ: اعلی حایری، محمدحسین، تراجم اعلام النساء، بیروت، ۱۳۰۷/ق۱۹۸۷؛ اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مفصل ایران، از استیلا مغول تا اعلان مشروطیت، تهران، ۱۳۴۱ش؛ باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، مقدمه بر تاریخ شاهی، تهران، ۱۳۵۵ش؛ حافظ ابرو، عبدالله، جغرافیا، به کوشش صادق سجادی، تهران، ۱۳۷۸ش؛ خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب‌السیب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۳ش؛ شیانکاره‌ای، محمد، مجمع الانساب، به کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ش؛ صهبا، جواد، «سی پاره قدیمی»، یادگار، ۱۳۲۲ش، س ۱، ش ۱۹، مستقیم‌زاده، سلیمان سعدالدین، تحفه خطاطین، استانبول، ۱۹۲۸م؛ ناصرالدین منشی کرمانی، سبط‌المعین للحضرة العلیا، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ هدایت، رضا قلی، مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ش؛ همت کرمانی، محمود، تاریخ مفصل کرمان، تهران، ۱۳۷۰ش.

پادشاه‌نامه، نک: شاه‌جهان‌نامه.
پادنگ، نک: دنگها.
پادوشپانان، نک: پادوشپانیان.
پاراب، نک: فاراب.

پاراچنار، شهری از ایالت سرحد در شمال غربی پاکستان. این شهر در ۳۳ و ۵۴ عرض شمالی و ۷۰ و ۶ طول شرقی در مجاورت مرز افغانستان در دره سرسبز گُرم در فاصله ۲۸۰ کیلومتری جنوب غربی پشاور واقع است («اطلس...»، 120، 132، فهرست؛ سرحدی، ۸۱). دره گرم به دو بخش علیا و سفلی تقسیم می‌شود و پاراچنار مرکز گرم علیاست (دویی، 311؛ «فرهنگ...»، XVI/50). گرم که خود سرزمینی کوهستانی است، به دره‌ای وسیع و گسترده ختم می‌شود و جلگه‌ای شیب‌دار تشکیل می‌دهد که پاراچنار در این جلگه واقع است (پنل، 38؛ «فرهنگ...»، XVI/47-48). بیشتر مردم پاراچنار و روستاهای پیرامون آن پیرو مذهب تشیع هستند (سرحدی، ۸۲). بلندبهای این منطقه پوشیده از جنگل، و دارای روستاهایی خوش‌منظر است و دمای آن در تابستانها از ۳۷ سانتی‌گراد تجاوز نمی‌کند (همو، ۸۱؛ «فرهنگ...»، XVI/48).

برخی علت نام‌گذاری این شهر را به سبب فراوانی درختان چنار در این منطقه، و برخی دیگر نام آن را برگرفته از نام قبیله «پارا» دانسته‌اند (اردو...، ۳۳۸/۵؛ سرحدی، ۸۰)، اما به نظر می‌رسد قول نخست مقرون به صحت باشد.

پادشاه خاتون، صفوة‌الدین والدین (۶۴۵- مه ۶۹۴/ق ۱۲۴۷-۱۲۹۵م)، هفتمین حکمران قراختایی کرمان، دختر قطب‌الدین محمد و قتلغ ترکان خاتون.

از زندگی او پیش از فعالیت سیاسی‌اش اطلاعی در دست نیست. ورود او به صحنه حوادث از زمانی آغاز شد که به ازدواج اباق‌خان مغول درآمد. چون میان مادرش قتلغ ترکان که پس از مرگ شوهرش قطب‌الدین زمام امور کرمان را در دست گرفته بود، با سیورغتمش پسر قطب‌الدین اختلاف افتاد، پادشاه خاتون وساطت کرد و سیورغتمش به دستور اباق‌خان ناچار به عقب‌نشینی شد (حافظ ابرو، ۶۶/۳-۶۸). چون اباق‌خان درگذشت، سیورغتمش با حمایت احمد تکودار به کرمان تسلط یافت و قتلغ ترکان با آنکه شریک در حکومت بود، بر اثر آزارهای فرزندخوانده، درگذشت و این حادثه خشم پادشاه خاتون را برانگیخت. اندکی بعد پادشاه خاتون به ازدواج کیخاتو فرزند خوانده اباق‌خان درآمد و به آسیای صغیر رفت (همو، ۶۸۳-۷۱؛ صهبا، ۳۵-۳۶، ۳۹). در این وقت سیورغتمش به شهرهای سیرجان و اطراف که ملک موروثی پادشاه خاتون و همواره در تصرف او بود، دست درازی کرد (حافظ ابرو، ۷۴/۳). در این میان، ارغون‌شاه بمرد و کیخاتو ایلخان شد. پادشاه خاتون که اینک قدرتی نو یافته بود، بی‌درنگ به کرمان آمد و سیورغتمش را گرفت، و پس از ماجراهایی سرانجام در ۶۹۳/ق ۱۲۹۴م او را کشت (همو، ۷۹۳-۸۱؛ صهبا، ۳۶؛ همت کرمانی، ۸۹؛ باستانی، ۵۹) و خود در حکومت کرمان مستقل شد. آن‌گاه به بسط قدرت و قلمرو پرداخت (همو، ۶۱).

اندکی بعد کیخاتو خان کشته شد و کار بر پادشاه خاتون چنان تنگ آمد که در برابر یورش کردوچین همسر سیورغتمش تاب مقاومت نیافت و تسلیم شد و چند روز بعد او را در کوشک زر، نزدیک کرمان کشتند (۶۹۴/ق ۱۲۹۵م) و در دیه کوچکی موسوم به مسکین به خاک کردند (حافظ ابرو، ۸۱/۳-۸۲؛ ناصرالدین، ۷۶-۷۷؛ خواندمیر، ۷۷/۳؛ هدایت، ۷۳/۱؛ اقبال، ۴۰۷/۱؛ باستانی، ۶۲) و پس از آنکه سلطان مظفرالدین محمدشاه حاکم کرمان شد، پیکر او را با عزاداری و احترام بسیار به کرمان بردند و در مدرسه‌ای که قتلغ ترکان خاتون بنا کرده بود، به خاک سپردند (حافظ ابرو، ۸۲/۳؛ ناصرالدین، ۷۷؛ شیانکاره‌ای، ۲۰۳). خواجه نظام‌الدین محمود وزارت کرمان را در عصر حکومت پادشاه خاتون در دست داشت (خواندمیر، ۲۷۱/۳).

پادشاه خاتون مانند مادرش قتلغ ترکان، به کرمان علاقه خاص داشت و به آبادانی آنجا می‌کوشید؛ چنان که مدارس و مساجدی در این شهر بنا کرد (شیانکاره‌ای، ۲۰۲). وی زنی با ذوق و اهل ادب بود و اشعار بسیاری با تخلص «عفتی» سروده که تاکنون جمع‌آوری نشده، به چاپ نرسیده است. بخشی از اشعار وی در پاره‌ای منابع به طور پراکنده مذکور است (اقبال، ۴۰۷/۱-۴۰۸؛ ناصرالدین، ۷۰-۷۱؛ همت کرمانی، ۸۸). وی خط‌نسخ را زیبا می‌نوشت و چندین قرآن به خط خود برای برخی از بزرگان، از جمله هولاکوخان و دیگر سلاطین مغول